

به حاصل زانکه دانی کیمیا را  
 ز توفیق علی چون خلعت خالص  
 علی که معنی اخلاص عاریت  
 ز کار خام کسی سود ندارد  
 به اخلاص آوری میباش آگاه  
 بخوش پوششی و خوش خواری  
 عطف از جامه دفع جزو بر دست  
 چو روبه کوشی از نرم پوشش  
 بشیرینی مکن همچون گلشن  
 بتنجش در زین بزخون  
 زه آن هر کس لای انگشت  
 نلک چون کنی در جود خود مرف  
 به احسان بر اعیان دست بکش

مس خود را نکرده زرت  
 رسد آنرا مطرز کن با خلاص  
 به وقت بخت کاران خام کایست  
 چو حلوا خام باشد علت آرد  
 که باشد صد خطر از خلاص در راه  
 بتاب از راحت پشت دشمن آرد  
 نثار و میل زینت هر کس دست  
 کشند پوست از سبک نهادن  
 که آخر بند برایت ندهند  
 که کج که کج که کج هدف او  
 در آرزوی انگشتان کن  
 غله از آینه انگشت بر حرف  
 من در تنگای مدخلی پای

مده شان

مده شان قرض وستانم چه  
 بخشش از اینان با برود  
 چنان زن لیک در بخشش کلام  
 برای دوستان جا برافرازد  
 که باشد دوست آن یاری  
 کشد باری تو چون باشی گران  
 بنا خوشش کارها کرد تو  
 نه آلایش چو کرد در دست  
 بکار نیک کرد یادری تو  
 چنین یاری چو یار خاک او شو  
 و گرنه روی در دیوار خود باش  
 ز غمهای زمانه مشا بنشین  
 فرزاد ان شعله را از آنرا کن

فان القرض معراض المیه  
 ساز نوام در اینان گران  
 که بر کردن نیاید باریت از دام  
 ولیکن دوست از دشمن جدا  
 دلش روشن بوزی شناسد  
 کند کار تو چون کردی زبان  
 کند ز آب نصیحت آفت است  
 بر آرد پاک چون موی از غیر  
 بگوی نیکنامی رهبری تو  
 اسیر حلقه قرآک او شو  
 بر زاریار و یار غار خود باش  
 زاننده جهان آزاد بنشین  
 ز عالم روی مثل اندر کج کن